

## الهی

قالب شعر: مثنوی

ممتوا: نیایش پروردگار و طلب عشق از او

وزن عروضی: مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بهر عروضی: هزج مسدّس محذوف

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

### نکات مهم

الهی: نقش منادا (= خدایا) / ده: بده (فعل امر) / آتش‌افروز: روشن‌کننده آتش، سوزان، گدازان (صفت فاعلی مرکب مرخم = آتش‌افروزنده) / وان: مخفف «و آن» / تناسب (مراعات‌نظیر): سینه و دل / سوز و آتش‌افروز / تکرار: واژه‌های «سینه، دل، آن» / سوز: سوز و گداز عشق / فعل «ده» (پس از «دلی»): حذف به قرینه لفظی / فعل «باشد» (از آخر مصراع دوم): حذف به قرینه معنوی

معنی: خداوند سینه‌ای سوزان (از آتش عشق) به من ببخش و در آن، دلی قرار بده؛ دلی که از سوز عشق لبریز باشد.

مفهوم: خدایا عاشقم کن

واژگان قافیه: «آتش‌افروز» و «سوز» / حروف اصلی: «وز» / حروف الحاقی ندارد / قاعده «۲»

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

### نکات مهم

را: نشانه مالکیت (دلی که سوز ندارد) / سوز: عشق / نیست (اول): به معنای «ندارد» / افسرده: پژمرده، منجمد، سرد (اندوه‌گین) / دل افسرده (در این جا): دل بی‌بهره از عشق

تناسب

آب و گل: مجاز از «جسم و پیکر بی‌روح انسان»  
آب و گل بودن: کنایه از «بی‌ارزشی»

تکرار: واژه‌های «دل» و «نیست» / دل و گل: جناس ناقص اختلافی (دو حرفی است و کم اهمّیت) / واج‌آرایی: تکرار صامت «س»

معنی: دلی را که بهره‌ای از عشق ندارد، نمی‌توان دل نامید؛ زیرا دل بی‌نصیب از عشق، آب و گل است (ارزشمند نیست).

مفهوم: تأکید بر «ارزشمندی عشق»

ارتباط معنایی دارد با:

- |                |                                      |                                                                    |
|----------------|--------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|
| (حافظ)         | بر او نمرده به فتوای من نماز کنید    | (۱) هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق                      |
| (سعدی)         | سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد   | (۲) چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او                           |
| (سعدی)         | حیوانی است که بالاش به انسان مآند    | (۳) هر که با صورت و بالای تو آتش آنسی نیست                         |
| (سنایی)        | مُرده باشد دلی که عاشق نیست          | (۴) دل به عشق است زنده در تنِ مرد                                  |
| (صائب)         | در چشمِ اهلِ دید، بُود نخل ماتمی     | (۵) بی‌حاصلی که زنده نباشد دلش به عشق                              |
| (جامی)         | خود مُرده پیش زنده‌دلان از فُسرده به | (۶) هر کس که نیست زنده به عشق تو مُرده به                          |
| (اسیری لاهیجی) | ز آفتاب عشق او را نور نیست           | (۷) هر دلی را کز محبّت شور نیست                                    |
|                |                                      | (۸) حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب. (تمهیدات عین‌القضات) |

ردیف: نیست / واژگان قافیه: «دل» و «گل» / حروف اصلی: «ل» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲



## دلم پُرشعله گردان سینه پُردود زبانم کن به گفتن آتش آلود

### نکات مهم

تناسب (مراعات نظیر): { دل، سینه، زبان / شعله، دود، آتش آلود / دل و سینه: مجاز از «وجود» / شعله، دود، آتش: استعاره مصرّحه از «عشق» / زبان، گفتن }

**فعل «گردان»** (بعد از واژه «پردود»): حذف به قرینه لفظی / **نقش ضمیر «م»** (در «دلم» و «زبانم»): مضاف الیه / **آتش آلود**: صفت مفعولی مرکب  
 مرخّم ← آتش آلوده / **آتش آلودکردن زبان**: کنایه از «گیرا و عاشقانه نمودن زبان و بیان»  
 ▲ **معنی**: (الهی) وجودم را از عشق سوزان (خود) لبریز کن و بیانم را گیرا و عاشقانه نما.  
 ▲ **مفهوم**: طلب «عشق» و «بیان گیرا و جذّاب» از معشوق

**واژگان قافیه**: «پردود» و «آتش آلود» / **حروف اصلی**: «ود» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و بیرون درد

### نکات مهم

**کرامت کن**: ببخش، عطا کن (کرامت: بخشندگی، بزرگی، ارجمندی) / **درد پرورد**: صفت مفعولی مرکب مرخّم ← درد پرورده (آشنا با درد عشق) ← [متضادّ (ناز پرورده)] / **دل**: مجاز از «وجود» / **تکرار**: واژه‌های «دل»، «درون»، «درد» / **واج آرای**: تکرار صامت‌های «د» و «ر»

**درون و برون**: { جناس ناقص اختلافی / **درد**: منظور «درد عشق» / **مرجع «وی»**: «دل» ← دستور تاریخی (کاربرد ضمیر شخصی برای غیر انسان) / تضاد (طباق) }

▲ **معنی**: (الهی) درون و وجودی دردمند از عشق به من عطا کن؛ وجودی که سراسر آکنده از درد عشق (تو) باشد.

▲ **مفهوم**: طلب عشق

**واژگان قافیه**: «درد پرورد» و «درد» / **حروف اصلی**: «رد» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲

## به سوزی ده کلامم را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

### نکات مهم

**سوز**: گرما و حرارت عشق / **ده**: بده (فعل امر) / **روایی**: شایستگی، روابودن، رونق (در این بیت ← شیوایی و گیرایی) / **کز**: مخفّف «که از» / **آتش**: تشخیص، استعاره مکنّیه / **سوز، گرمی، آتش**: تناسب / **مرتب شده مصراع دوم**: که آتش، گرمی را از آن، گدایی بکند.

▲ **معنی**: (خداندا) سخنم را با حرارت عشق خود، شیوایی و گیرایی ببخش؛ آن‌گونه که آتش (که خود نماد گرما و حرارت است)، دما و حرارت را از سخن من وام بگیرد و گدایی کند.

▲ **مفهوم**: عشق سبب حرارت، گیرایی و شیوایی سخن می‌گردد.

**واژگان قافیه**: «روایی» و «گدایی» / **حروف اصلی**: «ا» / **حروف الحاقی**: «یی» / قاعده «ا» / تبصره «ا»

## دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین نه

### نکات مهم

**داغ**: نشان / **داغ عشق**: نشان و اثر عشق / **جبین**: پیشانی / **داغ عشق بر جبین دل نهادن**: کنایه از «عاشق کردن، جزء عاشقان به شمار آوردن» / **نه**: فعل امر از مصدر «نهادن» ← قرار بده

را: { مصراع اول: نشانه فک اضافه ← دلم را بر جبین: بر جبین دلم ← دستور تاریخی / مصراع دوم: حرف اضافه، به معنی «به» ← دستور تاریخی }

**بیان آتشین**: کنایه از «سخن گیرا و مؤثّر» / **تناسب**: { دل، جبین، زبان / زبان، بیان }

داغ: ایهام تناسب { ۱- نشان (حضور دارد) ۲- بسیار گرم و سوزان (حضور معنایی ندارد اما با واژه «آتشین» تناسب و ارتباط دارد)

معنی: (الهی) مرا از عاشقان خود قرار بده و بیانی گیرا و مؤثر به من عطا کن.

مفهوم: طلب عشق و گیرایی سخن از معشوق

واژگان قافیه: (این بیت دارای دو قافیه است ← ذوقافیتین) / قافیه اول: «جبین» و «آتشین» / حروف اصلی: «ین» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲  
قافیه دوم (اصلی): «نه» و «ده» / حروف اصلی: «ه» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲»

سخن کز سوز دل تابی ندارد چکد گر آب از آن، آبی ندارد

نکات مهم

سوز دل: سوز و حرارت حاصل از عشق / تاب: گرما و حرارت / آب چکیدن: (در این جا) کنایه از «طراوت و زیبایی» / سخن: استعاره مکنیه (به ماده‌ای تشبیه شده است که از آن، آب می‌چکد) / آب (دوم): آبرو و اعتبار و ارزش / آب و آب: جناس تام / آب و آن: جناس ناقص اختلافی / تاب و آب: جناس ناقص افزایشی / مرجع «آن»: سخن

معنی: سخنی که از سوز و گداز عشق، بی‌بهره باشد؛ حتی اگر (به ظاهر) بسیار زیبا و دل‌پذیر نیز باشد، اعتبار و ارزشی نخواهد داشت.

مفهوم: ارزش کلام، وابسته به بهره‌مندی از عشق است.

ردیف: واژه «ندارد» / واژگان قافیه: «تابی» و «آبی» / حروف اصلی: «اب» / حروف الحاقی: «ی» / قاعده ۲» / تبصره ۱»

دلی افسرده دارم سخت بی‌نور چراغی زو به غایت روشنی دور

نکات مهم

افسرده: پژمرده، منجمد (غمگین) / سخت: بسیار (نقش «قید») / نور و روشنی: استعاره مصرحه از «عشق» / چراغ: استعاره مصرحه از «دل» / زو: مخفف «از او» / به غایت: بی‌نهایت، بسیار (نقش «قید») / نور، چراغ، روشنی: تناسب / مرجع ضمیر «او»: چراغ (چراغ دل) ← دستور تاریخی / فعل «دارم» (بعد از چراغی): حذف به قرینه لفظی / فعل «است» (پایان هر دو مصراع): حذف به قرینه معنوی / مرتب‌شده بیت: دلی افسرده دارم (که) سخت بی‌نور (است) و چراغی (دارم که) روشنی به غایت از آن دور (است).

معنی: دلی افسرده و غمگین دارم که از نور (عشق) بهره‌ای ندارد؛ هم‌چون چراغی است که روشنایی ندارد. [...] چراغی است که بی‌نهایت از روشنایی دور است

مفهوم: شکایت عاشق (شاعر) از نبود عشق (بهره نداشتن از عشق).

واژگان قافیه: «بی‌نور» و «دور» / حروف اصلی: «ور» / حروف الحاقی ندارد / قاعده ۲»

بده گرمی دل افسرده‌ام را برافروزان چراغ مُرده‌ام را

نکات مهم

گرمی: حرارت عشق / برافروزان: روشن کن، شعله‌ور گردان / چراغ: استعاره مصرحه از «دل» / مُرده: کنایه از «خاموش و بی‌اثر» (بی‌بهره از عشق) / چراغ: تشخیص، استعاره مکنیه (به سبب صفت «مُرده») / گرمی، برافروزان، چراغ: تناسب

را: { مصراع اول: حرف اضافه به معنی «به» ← دستور تاریخی  
مصراع دوم: نشانه مفعول

معنی: به وجود افسرده و یخ زده‌ام، گرمای عشق خود را ببخش و این چراغ خاموش و بی‌نور (دل و وجودم) را روشن کن.

مفهوم: طلب عشق از معشوق

ردیف: «را» / واژگان قافیه: «افسرده‌ام» و «مرده‌ام» / حروف اصلی: «رد» / حروف الحاقی: «م» / قاعده ۲» / تبصره ۱»

به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ

«فرهاد و شیرین»، وحشی بافقی



## نکات مهم

به: به معنی «در» / راه: جاده / راه امید: اضافه استعاری (استعاره مکنیه) ← امید به سرزمینی تشبیه شده است که راه و جاده دارد / راه پیچ در پیچ: کنایه از «راه دشوار و پُرمشقت» / می باید: فعل؛ به معنای «لازم و مورد نیاز است» / واج آرای: تکرار مصوّت بلند «ی» و صامت «چ» / مرجع ضمیر «تو»: پروردگار (معشوق)   
 ▲ معنی: در راه دشوار رسیدن به امید و آرزو (وصال)؛ تنها به لطف و عشق و محبت تو نیازمندم و دیگر چیزی احتیاج ندارم.   
 ▲ مفهوم: اظهار نیاز عاشق به لطف و مهرورزی معشوق   
 فقط «عشق و لطف معشوق» و دیگر هیچ

واژگان قافیه: «پیچ در پیچ» و «هیچ» / حروف اصلی: «یچ» / حروف الحاقی ندارد / قاعده «۲»

## تاریخ ادبیات

وحشی بافقی (شاعر سوز و گداز):

- ۱) در میانه نخست قرن دهم هجری در قصبه بافق (بر سر راه یزد به کرمان) زاده شد.
- ۲) در اوایل عمر یک چند در کاشان به مکتب‌داری اوقات می‌گذرانید و پس از مدتی به یزد آمد و به شاعری و ستایش فرمان‌روایان آن دیار سرگرم شد.
- ۳) دو مثنوی «خلد برین» و «ناظر و منظور» را بر طریقه نظامی سرود.
- ۴) قصایدی هم در مدح شاه تهماسب و حکام و امرای یزد به شیوه قدما سرود.
- ۵) بیشترین شهرت شاعری وحشی را باید مرهون «غزلیات» او دانست که تجربه یک عشق واقعی را در خود منعکس می‌کند.
- ۶) مثنوی ناتمام «فرهاد و شیرین» از او باقی است که بعدها وصال شیرازی آن را با استادی کم‌نظیری به پایان رساند.

## الهی

## سر اسری

۱- بیت «هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست / دل افسرده غیر از آب و گل نیست» با کدام بیت تناسب معنایی ندارد؟ (فارغ از کشور ۸۷)

- ۱) بی اثر مهر چه آب و چه گل
- ۲) بُرد آینه از آینه هرگز زنگار
- ۳) هر کاو شراب عشق نخورده ست و دُر دُر
- ۴) خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود
- بی نمک عشق چه سنگ و چه دل
- چه دهی حیرت خود عرض به حیرانی چند؟
- آن است کز حیات جهانش نصیب نیست
- هرکه خاک ره عشق تو نشد آدم نیست

۲- «سخن کز سوز دل تابى ندارد / چکد گر آب از آن آبی ندارد» یعنی ..... (سر اسری ۸۲)

- ۱) فصاحت و شیوایی سخن بیش از هر چیز به حرارت باطن و عمق اندیشه و احساس گوینده بستگی دارد.
- ۲) بلاغت و رسایی سخن به مهارت سخنور در انتخاب موضوع، ارتباط دارد.
- ۳) سخن فصیح آن است که گوینده با آرایه‌های ادبی آن را آراسته باشد تا مؤثر واقع شود.
- ۴) روانی سخن به سادگی و زیبایی ساختاری واژه‌ها بستگی دارد، نه آهنگ و سوز گفتار.

## آزمون سنجش

۳- بیت «سخن کز سوز دل تابى ندارد / چکد گر آب از آن آبی ندارد» یعنی ..... (سنجش ۹۱)

- ۱) رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون
- ۲) سخن فصیح و تازه از سوز و گداز عشق بی‌بهره است.
- ۳) فصاحت و شیوایی کلام تحت تأثیر تازگی و ابتکار موضوع آن است.
- ۴) ارزش و اعتبار سخن بیش از هر چیز به حرارت درون و احساس گوینده بستگی دارد.

## آزاد

۴- در بیت «کرامت کن درونی در دُر پرورد / دلی در وی درون درد و برون درد» چه آرایه‌ای دیده می‌شود؟ (آزاد ۸۶)

- ۱) تشخیص
- ۲) تشبیه
- ۳) مجاز
- ۴) واج آرای

۵- در کدام گزینه آرایه «تشخیص» می‌یابید؟ (آزاد ۸۶)

- ۱) زبانم را بیانی آتشین ده
- ۲) دلی افسرده دارم سخت بی‌نور
- ۳) دلم را داغ عشقی بر جبین نه
- ۴) دلم پرشعله گردان سینه پردود

## درس اول

## شعر، وزن، قافیه

- تعریف ← اکثر صاحب‌نظران ادبیات: سخنی موزون و قافیه‌دار.
- تعریف ← منطقیان: گرچه معتقدند شعر سخنی خیال‌انگیز است، اما وجود «وزن و یا وزن و قافیه» را برای شعر ضروری دانسته‌اند.
- شعر: ← **خواجه نصیرالدین طوسی**، «وزن» را به دلیل خیال‌انگیز بودن از فصول ذاتی شعر می‌شمرد.
- ← همیشه و نزد همه مردم موزون بوده و تنها در سده اخیر، اشعار بی‌وزن هم گفته شده است.
- ← در صورت بی‌وزن بودن گرچه خیال‌انگیز هم باشد، اما شور و افسون اشعار موزون را ندارد.

## غرض از خیال‌انگیز بودن شعر چیست؟

- برای آگاهی از تأثیر خیال‌انگیزی و وزن در شعر به مثال زیر توجه کنید:
- \* جمله خبری ساده ← **خورشید طلوع کرد.**
- در این جمله شما تنها از طلوع خورشید خبر داده‌اید.
- \* جمله خبری خیال‌انگیز ← **گل خورشید شکفته شد.**
- در این جمله، علاوه بر دادن خبر، سخن شما خیال‌انگیز است، چون شما پیوند نهانی زیبایی میان خورشید و گل را یافته و خورشید را به گل تشبیه کرده‌اید.
- \* جمله خبری خیال‌انگیز و موزون ← **گل خورشید شکفت.**
- این جمله علاوه بر دادن خبر و خیال‌انگیزی، موزون نیز هست، زیرا بخش (هجا)های آن با نظمی خاص کنار هم نشسته‌اند.

\*\*\*

- وزن: { به شعر، زیبایی سحرانگیزی می‌بخشد.  
شعر را شورانگیز می‌سازد.

## تأثیر وزن:

- \* اگر وزن شعری را بر هم بزنیم خواهیم دید که تا چه میزان از زیبایی و تأثیر آن در نفوس کاسته می‌شود؛ مثلاً شعر:
- «دانه چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب این طفل به نشو و نماست»
- اگر به صورت بی‌وزن درآید درمی‌یابیم که چه قدر زیبایی و شورانگیزی‌اش را از دست داده است:
- «دانه چو طفلی در آغوش خاک است این طفل روز و شب به نشو و نما است»

- وجود آن برای شعر، لازم بلکه از فصول ذاتی آن است.
- وزن: { آشنایی با آن برای همه خوب است و کسانی که با شعر و شاعری به ویژه با شعر فارسی سر و کار دارند، باید شناختی از وزن و قواعد آن داشته باشند.
- \* وزن شعر فارسی از نظر خوش‌آهنگی و زیبایی و کثرت و تنوع و نظم در جهان بی‌نظیر است.

\*\*\*

- به زیبایی و خوش‌آهنگی شعر می‌افزاید.
- قافیه: { گوش را نوازش می‌دهد.  
شادی آور است.

## تأثیر قافیه:

- \* اگر قافیه این بیت:

«فتنه‌ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر! قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا عبیر؟»

- را بر هم بزنیم به این صورت درمی‌آید:

«فتنه‌ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر! قامت است آن یا قیامت، عنبر است آن یا که مشک؟»

- که زیبایی و خوش‌آهنگی اول را ندارد.



## آشنایی با چند اصطلاح

- واحدهای کوچک‌تری (از واژه) است که در درون واژه وجود دارد.
- حرف:** برای شناختن قافیه و وزن شعر، نخست باید از «حرف» شروع کرد.
- در قافیه و وزن شعر، صورت ملفوظ حرف، مورد نظر است نه شکل مکتوب. [البته در قافیه چنان‌که خواهیم گفت صورت مکتوب نیز اهمیت دارد]
- حرف:** صورت ملفوظ = واج = صدا ← در قافیه و وزن شعر، این شکل حرف، مورد نظر است.
- حرف:** صورت مکتوب ← در قافیه، در برخی مواقع این شکل نیز اهمیت دارد.
- مثال:** واژه «خواهر» ← تلفظ می‌شود و پنج حرف (= واج) دارد. (خ، ا، ه، ـ، ر)
- واژه «نامه» ← نام تلفظ می‌شود و چهار حرف دارد. (ن، ا، م، ـ)
- مصوت (۶ تا):** کوتاه ← حرکات «ـَ»، «ـِ»، «ـِ» مثلاً ← در کلمات «سَر»، «دِل»، «پَل»
- بلند ← حرکات «و»، «ا»، «ی» مثلاً ← در آخر واژه‌های «کو»، «پا»، «سی»
- حرف ملفوظ:** صامت (۲۳ تا): ع (=ع) / ب / پ / ت (=ط) / ج / چ / خ / د / ر / ز (=ذ / ظ / ض) / ژ / س (=ث / ص) / ش / غ (=ق) / ف / ک / گ / ل / م / ن / و (در اول کلمه «وَجَد») / ه (=ح) / ی (در اول کلمه «یاد»)

**نکته ۱:** «مصوت‌های بلند» به اندازه دو حرف امتداد دارند (که در مبحث عروض، بدان پرداخته می‌شود).

**نکته ۲:** در فارسی امروز مصوت مرکب وجود ندارد؛ مثلاً واژه «نو» از صامت «ن» و مصوت مرکب (OW) ساخته نشده، بلکه از ساختار زیر شکل گرفته است: صامت «ن» + مصوت کوتاه «ـِ» + صامت «و» / یا واژه «روشن» از این ساختار بهره‌مند است: صامت «ر» + مصوت کوتاه «ـِ» + صامت «ش» + مصوت کوتاه «ـِ» + صامت «ن» [رجوع کنید به کتاب «چند نکته درباره واژه‌های زبان فارسی» ← مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی (۱۳۵۰) ← نوشته دکتر هرمز میلانیان].

**نکته ۳:** حرکات، حرف هستند اما در خط فارسی به صورت اعراب، رو یا زیر حرف قرار می‌گیرند و بعد از آن تلفظ می‌شوند؛ مثلاً «کسره» در کلمه «دِل» که به صورت «دِ ل» به تلفظ درمی‌آید.

**نکته ۴:** علامت «و» در خط فارسی نماینده سه حرف ملفوظ است؛ مثلاً در واژه‌های «تو»، «سود»، «وَجَد»

مصوت کوتاه «ـِ» مصوت بلند «و» صامت «و»

به علاوه در کلمه‌ای مثل «نو» نماینده دو حرف ملفوظ است: مصوت کوتاه «ـِ» + صامت «و»

**نکته ۵:** علامت «ی» نیز نماینده دو حرف ملفوظ متفاوت است؛ مثلاً در واژه‌های «سی» و «نی»

مصوت بلند «ی» صامت «ی»

**نکته ۶:** بعضی از صامت‌های فارسی در خط، دارای چند علامت هستند؛ مثلاً صامت‌های «ء» (همزه)، «ت»، «غ» و «ه» نماینده ۲ حرف، صامت «س» نماینده ۳ حرف و صامت «ز» نماینده ۴ حرف است؛ بدین صورت:

ع ← ت ← ط ← غ ← ق ← ه ← ح ← ۲ حرف      س ← ث ← ص ← ۳ حرف      ز ← ذ ← ظ ← ض ← ۴ حرف

## قافیه شعر فارسی

به نام خداوند جان آفرین      حکیم سخن در زبان آفرین

**ردیف:** آفرین / واژه‌های قافیه: جان و زبان / حروف قافیه: «ان»

**ردیف:** کلمه یا کلماتی است که بعد از واژه‌های قافیه، عیناً (از نظر لفظ و معنی) تکرار می‌شود. (هر شعری لزوماً ردیف ندارد)

**مثال برای ردیف:**

(۱) تن آدمی شریف است به جان آدمیت      نه همین لباس زیباست نشان آدمیت (سعدی)

**ردیف:** آدمیت

(۲) خانه این‌جا که بهر قوت کنند      مور و زنبور و عنکبوت کنند (سنایی)

**ردیف:** کنند

(۳) هزار جهد بکردم که یار من باشی      مرادبخش دل بی‌قرار من باشی (حافظ)

**ردیف:** من باشی



خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

۴) گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

ردیف: کن کمال این است و بس

که مرا دیدن تو بهتر از ایشان، تو مرو (مولوی)

۵) گر رود دیده و عقل و خرد و جان، تو مرو

ردیف: تو مرو

گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف (کمال‌الدین اسماعیل)

۶) هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف

ردیف: برف

آن نوا نیز ز جایی است که من می‌دانم (بیدل دهلوی)

۷) باز دل مست نوایی است که من می‌دانم

ردیف: است که من می‌دانم

از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا (صائب)

۸) آن چنان کز رفتن گُل، خار می‌ماند به جا

ردیف: می‌ماند به جا

◀ **نکته ۷:** در بعضی از اشعار، گاه واژه‌های ردیف از نظر معنا با هم تفاوت دارند ولی این تفاوت معنایی جنبه مجازی دارد و برای خواننده یا شنونده چندان محسوس نیست بنابراین می‌توان آن‌ها را ردیف به حساب آورد؛ مانند ردیف مشخص شده در این غزل حافظ:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد ...

گفتم: این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم؟ گفت: آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

می‌کرد در بیت دوم، اگرچه در معنای ساخت، به کار رفته است اما جزء کلمات ردیف به شمار می‌آید.

**واژه‌های قافیه:** واژه‌هایی است که حرف یا حروف قافیه در آخر آن‌ها مشترک باشد؛ مانند کلمات «مشک‌فشان و جوان» در مثال زیر:

«نفس باد صبا مشک‌فشان خواهد شد عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد» (حافظ)

**قافیه یا حروف قافیه:** «حرف یا حروف مشترک» برای قافیه‌سازی لازم است. این حرف یا حروف چنان که گفتیم در آخر واژه‌های قافیه می‌آید:

«به جهان خُرم از آنم که جهان خُرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست» (سعدی)

ردیف: ازوست / واژگان قافیه: «خُرم» و «عالم» / حروف قافیه: «م»

«شد موسم سبزه و تماشا»

ردیف ندارد / واژگان قافیه: «تماشا» و «صحرا» / حروف قافیه: «ا»

◀ **مثال برای واژگان و حروف قافیه:**

۱) آمد بهار خرم و آمد رسول یار مستیم و عاشقیم و خماریم و بی‌قرار (مولوی)

واژگان قافیه: «یار» و «بی‌قرار» / حروف قافیه: «ار»

۲) نه گل شناسم و نه باغ و بوستان بی‌تو که دیده در نگشاید به این و آن بی‌تو (کلیم همدانی)

ردیف: بی‌تو / واژگان قافیه: «بوستان» و «آن» / حروف قافیه: «ان»

۳) ز من گو صوفیان باصفا را خداجویان معنی‌آشنا را (اقبال لاهوری)

ردیف: را / واژگان قافیه: «باصفا» و «معنی‌آشنا» / حروف قافیه: «ا»

۴) در چشم من آمد آن سهی سرو بلند بربود دلم ز دست و در پای فکند (سعدی)

واژگان قافیه: «بلند» و «فکند» / حروف قافیه: «ند»

## قواعد قافیه

حداقل حروف مشترک لازم برای قافیه، تابع دو قاعده است:

**قاعده ۱:** هریک از مصوت‌های / ا / ، / و / به تنهایی اساس قافیه قرار می‌گیرند:

مثلاً در شعر زیر، واژگان «ما» و «تمنا» قافیه هستند و حرف مشترک قافیه تنها مصوت «ا» است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آن‌چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد



و در بیت زیر:

ای چشم تو دل‌فریب و جادو در چشم تو خیره چشم آهو  
مصوّت «و» حرف قافیه است.

#### ◀ مثال‌هایی دیگر برای قاعدهٔ ۱:

- (۱) ناچار هر که صاحب روی نکو بُود هر جا که بگذرد همه چشمی در او بُود (سعدی)  
ردیف: بُود / واژگان قافیه: نکو و او / حروف قافیه: مصوّت «و»  
چون تنها مصوّت بلند «و» اساس قافیه قرار گرفته است ← قاعدهٔ ۱
- (۲) بروید ای حریفان بکشید یار ما را به من آورید آخر صنم گریزپا را [صنم: بُت] (مولوی)  
ردیف: را / واژگان قافیه: ما و گریزپا / حروف قافیه: «ا»
- (۳) زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست راه هزار چاره‌گر از چارسو بیست (حافظ)  
ردیف: بیست / واژگان قافیه: مو و سو / حروف قافیه: مصوّت «و»
- (۴) خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است؟ چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است؟ (حافظ)  
ردیف: چه حاجت است / واژگان قافیه: تماشا و صحرا / حروف قافیه: مصوّت «ا»
- (۵) چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست (عبرت نائینی)  
ردیف: نیست / واژگان قافیه: جدا و خدا / حروف قافیه: مصوّت «ا»

◀ نکتهٔ ۸: مصوّت «ی» معمولاً به تنهایی حرف قافیه قرار نمی‌گیرد؛ مثلاً واژهٔ «بازی» با «معنی» قافیه نمی‌شود، اما به ندرت بعضی از شاعران، «ی» را به غلط، تنها حرف قافیه قرار داده‌اند:

«گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی کز هجی بینم زیان و از مدایح سود، نی» (منوچهری دامغانی)  
◀ نکتهٔ ۹: مصوّت کوتاه (ه = ه / ه) نیز گاهی به ندرت اساس قافیه قرار گرفته است، به ویژه هرگاه قافیهٔ شعر، حروف الحاقی داشته باشد؛ [الحاق: پیوند، اتصال] مثال:

«هر کجا ذکر او بُود تو که‌ای؟ جمله تسلیم کن بدو تو چه‌ای؟» ← قافیه غلط

«که‌ای» و «چه‌ای» واژگان قافیه هستند و «ی» حرف اصلی قافیه و «ای» حروف الحاقی محسوب می‌شود.

[حروف الحاقی: به آخر واژه‌های قافیه ممکن است یک یا چند حرف الحاق شود. حرف یا حروف الحاقی نیز جزء حروف مشترک قافیه‌اند و رعایت آن‌ها لازم است؛ مثلاً در شعر زیر به آخر «بهار» و «یار»، حروف «ان» الحاق شده است:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران (سعدی)  
«ار» + «ان» حروف قافیه است: «ار» ← حروف اصلی / «ان» ← حروف الحاقی.

#### قاعدهٔ ۲: هر مصوّت با یک یا دو صامت بعدش قافیه قرار می‌گیرد: مصوّت + صامت ( + صامت).

#### ◀ مثال:

- (۱) کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد؟ یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد  
در این شعر «ین» (مصوّت + صامت) حروف قافیه است.
- (۲) مزرع سبز فلک دیدم و داسِ مه نُو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگامِ دُرُو  
«و» (مصوّت + صامت) حروف قافیه است.
- (۳) کسی دانهٔ نیک‌مردی نکاشت کز خرم‌ن کام دل برداشت  
«اشت» (مصوّت + صامت + صامت) حروف قافیه است.
- (۴) نکونام و صاحب دل و حق‌پرسست خط عارضش خوش‌تر از خطِ دست  
«ست» (مصوّت + صامت + صامت) حروف قافیه است.



◀ مثال‌هایی دیگر برای قاعدهٔ ۲:

|                                                              |                                                                                                              |
|--------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| در این حصار جادویی روزگار بشکن<br>(شفیعی کدکنی)              | ۱) نفسم گرفت از این شب در این حصار بشکن<br>ردیف: بشکن / واژگان قافیه: حصار و روزگار / حروف قافیه: «ار»       |
| تا اشاراتِ نظر نامه‌رسان من و توست<br>(هوشنگ ابتهاج)         | ۲) نشود فاشِ کسی آن‌چه میان من و توست<br>ردیف: من و توست / واژگان قافیه: میان و نامه‌رسان / حروف قافیه: «ان» |
| هم‌چو دانهٔ انگور شیشه در بغل دارم<br>[نشئه: مستی]<br>(بیدل) | ۳) می‌پرست ایچادم، نشئهٔ ازل دارم<br>ردیف: دارم / واژگان قافیه: ازل و بغل / حروف قافیه: «ل»                  |
| چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست<br>(سعدی)                   | ۴) نه بیگانه تیمار خورده‌ش نه دوست<br>واژگان قافیه: دوست و پوست / حروف قافیه: «وست»                          |
| بعد از این دیوانه سازم خویش را<br>(مولوی)                    | ۵) آزمودم عقل دوراندیش را<br>ردیف: را / واژگان قافیه: دوراندیش و خویش / حروف قافیه: «یش»                     |
| آسمان‌رننگ و آفتاب‌پرست<br>(سنایی)                           | ۶) هم‌چو نیلوفر به جان و به دست<br>واژگان قافیه: دست و آفتاب‌پرست / حروف قافیه: «ست»                         |
| وزین عمری که تلخ تلخ بگذشت<br>(فریدون مشیری)                 | ۷) به دریا شکوه بردم از شب دشت<br>واژگان قافیه: دشت و بگذشت / حروف قافیه: «شت»                               |

◀ نکتهٔ ۱۰: خلاصهٔ این ۲ قاعده را می‌توان به این شکل توضیح داد:

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                              |              |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------|
| <p>◀ * هرگاه در پایان حروف اصلی واژه‌های قافیه، مصوّت بلند «ا» و «و» آمده باشد ← قاعدهٔ ۱ ← (مثال: تماشا و صحرا / آهو و جادو)</p> <p>[* اگر مصوّت بلند «ی» یا مصوّت کوتاه کسره «ِ» در پایان حروف اصلی واژگان قافیه آمده باشد ← غلط<br/>(مثال: بازی و معنی / که و چه).]</p> <p>◀ * هرگاه در پایان حروف اصلی واژه‌های قافیه، «صامت» آمده باشد ← قاعدهٔ ۲ (مثال: گفت و خفت)</p> | قواعد قافیه: |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------|

◀ نکتهٔ ۱۱: برای پیدا کردن حروف قافیه در قاعدهٔ ۲ از صامت پایانی حروف اصلی رو به عقب برمی‌گردیم تا به مصوّت (چه کوتاه و چه بلند) برسیم و از آن مصوّت تا صامت پایانی، «حروف اصلی قافیه» خواهد بود؛ مثلاً قافیه‌های «کاشت و داشت» به صامت «ت» ختم می‌شوند، از این صامت رو به عقب برمی‌گردیم؛ حرف قبلی آن نیز صامت «ش» است، بنابراین باز هم رو به عقب می‌رویم تا این‌که به مصوّت «ا» می‌رسیم. لذا حروف قافیه «اشت» خواهد بود.

## نمونه

«ردیف، واژگان، حروف و قواعد قافیه» را در ابیات زیر مشخص کنید.

|                                                                 |                                                                                                                                    |
|-----------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| عقل را با تو قبا تنگ آمده است<br>(انوری)                        | ۱) پایم از عشق تو بر سنگ آمده است<br>پاسخ: ردیف: آمده است / واژگان قافیه: سنگ و تنگ / حروف قافیه: «نگ» / قاعدهٔ ۲                  |
| خون معصوم سیاووش، چه می‌بینم؟ آه!<br>(محمّدکاظم کاظمی)          | ۲) کیست برخیزد و در جوش، چه می‌بینم؟ آه!<br>پاسخ: ردیف: چه می‌بینم، آه / واژگان قافیه: جوش و سیاووش / حروف قافیه: «وش» / قاعدهٔ ۲  |
| قضهٔ زخم مکرر شده است<br>(عبدالجبار کاکایی)                     | ۳) باغ یک پارچه خنجر شده است<br>پاسخ: ردیف: شده است / واژگان قافیه: خنجر و مکرر / حروف قافیه: «ر» / قاعدهٔ ۲                       |
| بدین سان خواب‌ها را با تو زیبا می‌کنم هر شب<br>(محمّدعلی بهمنی) | ۴) تو را گم می‌کنم هر روز و پیدا می‌کنم هر شب<br>پاسخ: ردیف: می‌کنم هر شب / واژگان قافیه: پیدا و زیبا / حروف قافیه: «ا» / قاعدهٔ ۱ |
| فغان ز مردم چشمم به آسمان برخاست<br>(حسین اسرافیلی)             | ۵) به پرده‌های نگاهم چو دوست قد آراست<br>پاسخ: واژگان قافیه: آراست و برخاست / حروف قافیه: «است» / قاعدهٔ ۲                         |



## خودآزمایی

۱- در کدام مورد «و»، «ی» صامت به شمار می‌آید؟

«آهو، وقت، بود، کوه، نیست، فارسی، یاد، نورد»

آهو ← «و»: مصوّت بلند / وقت ← «و»: صامت / بود ← «و»: مصوّت بلند / کوه ← «و»: مصوّت بلند / نیست ← «ی»: مصوّت بلند / فارسی ← «ی»: مصوّت بلند / یاد ← «ی»: صامت / نورد ← «و»: صامت

۲- صامت‌ها و مصوّت‌های زبان فارسی چندتاست؟

زبان فارسی دارای ۲۳ صامت و ۶ مصوّت [سه مصوّت بلند (ا، و، ی) و سه مصوّت کوتاه (ئ، ِ، ؤ)] است.

۳- هر یک از کلمات زیر، چند واج دارد؟

خواستن: ۶ واج ← خ، ا، س، ت، ِ، ن

ژنده: ۵ واج ← ژ، ِ، ن، د، ِ (= هـ بیان حرکت)

سلسله: ۷ واج ← س، ِ، ل، س، ِ، ل، ِ (= هـ بیان حرکت)

محو: ۴ واج ← م، ِ، ح، و

◀ معانی برخی از واژگان درس اول:

افسرده: بخزده / جبین: پیشانی / فصول ذاتی: ویژگی‌های مربوط به ذات / نفوس: جان‌ها / نشو و نما: رشد / فتنه: مفتون، عاشق / بالا: قد و قامت / بذر: ماه کامل /  
مُنیر: درخشان / عنبر و عبیر: مواد معطر و خوشبو / موسم: فصل / مینا: شیشه رنگارنگ / حزین: غمگین / عارض: چهره / هجی: هجو و بدگویی / ژنده: کهنه.

## درس اول: شعر، وزن، قافیه



### ● آزمایشی سنجش

(سنجش ۸۹)

۶- قافیه همه بیت‌ها، به‌استثنای بیت ..... طبق قاعده (۱) است.

بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟  
شاگرد نعمت و پرورده احسان بودم  
سرو بین کاهنگ صحرای می‌کنند  
ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

(۱) آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟  
(۲) عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم  
(۳) میل بین کآن سرو بالا می‌کنند  
(۴) ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

(سنجش ۸۹)

۷- قاعده قافیه کدام بیت با ابیات دیگر متفاوت است؟

از بر یار آمده‌ای مرحبا  
در چشم تو خیره چشم آهو  
از آن می‌نگنجد در آن کین کس  
زحمت لشکر سرما ز سر ما برخاست

(۱) ای نفس خرم باد صبا  
(۲) ای چشم تو دل‌فریب و جادو  
(۳) دلم خانه مهر یار است و بس  
(۴) علم دولت نوروز به صحرای برخاست

(سنجش ۸۸)

۸- قافیه کدام بیت، طبق قاعده (۱) است؟

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا  
تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما  
بانگ آب آمد به گوشش چون خطاب  
دل افسرده غیر از آب و گل نیست

(۱) برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا  
(۲) چون ناکسان ننگ سلامت ماند بر ما  
(۳) ناگهان انداخت او خشتی در آب  
(۴) هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست